



حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بسم الله الرحمن الرحيم

نظر چهارم از بخش‌های پنج‌گانه‌ای که زیر مجموعه فصل چهارم بود درباره احکام اولاد است.^۱ درباره احکام اولاد فرمودند اگر فرزند بخواهد به کسی ملحق شود سه شرط دارد: یکی آمیزش، یکی این که کمتر از اقل حمل نباشد، یکی این که بیشتر از اکثر حمل نباشد. تنها قاعده یا مهم‌ترین قاعده‌ای که در این مسئله حاکم است قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ»^۲ است که این مربوط به عقد دائم، عقد انقطاعی و ملک یمین می‌شود اما زنا و شبهه مشمول این قاعده نخواهد بود. خود این قاعده امر کنایی است باید به صریح آن پی برد، اولاً؛ و جمله خبریه است که به داعی انشا القا شده، باید به انشا آن رسید، ثانیاً؛ و سرّ این که این قاعده از قواعد دیگر ممتاز شد و یک شهرت جهانی اسلامی پیدا کرد و در بین همه مسلمین این قاعده به رسمیت شناخته شد و شهرت پیدا کرد و همه این قاعده را بلد هستند چیست؟ بعضی از قواعد است که فقط فقها و امثال فقها مثل محدّثین و اینها آشنا هستند اما بعضی از قواعد است که در توده مردم هم شهرت پیدا کرده است، این برای چیست؟

این قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» نظیر «ید»^۳ است که اماره است اما حالا «ید» اماره باشد به عنوان یک قاعده در دست و دهان خیلی‌ها باشد این که نیست، این برابر فطرتشان هر کسی مالی را دارد می‌فروشد از او می‌خرند اما بر

۱. شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، ج ۲، ص ۲۸۴.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۴۹۱.

۳. فقه القرآن، ج ۲، ص ۷۴؛ «عَلَى الْيَدِ مَا أَخَذَتْ حَتَّى تُؤَدَّى».

این جهت که مثلاً «ید» اماره است این طورها نیست براساس همان طمأنینه عقلایی دارند می‌خرند اما قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» یک قاعده رسمی است همان طوری که بین محدثان رسمی است بین فقها رسمی است بین شارحان سنت نبوی (صلی الله علیه و آله و سلم) رسمی است بین بسیاری از مردم در فرق اسلامی رسمی است سرش این است که این قاعده صبغه سیاسی پیدا کرد صبغه حکومت پیدا کرد بین حُکام ردّ و بدل شد لذا یک امر تقریباً بین‌المللی در منطقه اسلام شد. اول در زمان خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نزاعی شد آمدند در محکمه حضرت، حضرت فرمود این ولد مال فراش است، قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» را آنجا اعلام کردند و همه هم فهمیدند این خیلی باعث جهانی شدن این قاعده نشد اما وقتی نزاع وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) با دستگاه طاغی اموی شروع شد آنها برای اینکه تشکیلات خودشان را تقویت کنند هر آلوده‌ای را هم به حکومت دعوت کردند یکی هم «زیاد بن ابیه» بود این «زیاد بن ابیه» پدر شناخته شده‌ای نداشت، یا او را به مادرش صدا می‌زدند می‌گفتند «زیاد بن سمیه» یا می‌گفتند «زیاد بن ابیه» یک آدم جلّادِ قاتلِ خون‌خوارِ مهاجمی بود معاویه دید برای ارتش او و دستگاه حکومت او آدم بدی نیست، او آمد گفت «زیاد بن ابی سفیان»، بعد وجود مبارک حضرت امیر صریحاً اعلام کرد که او پسر ابوسفیان نیست او پسر سمیه است و پدر او اصلاً معلوم نیست! آن‌گاه نامه رسمی از دربار معاویه می‌آید خدمت حضرت امیر (سلام الله علیه) که چرا شما «زیاد بن ابی سفیان» را نفی نسب و سبب و امثال آن کردید؟ فرمود من نکردم پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) کرد، فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» شما او را به «عاهر» نسبت دادی، ما آمدیم کار پیغمبر را زنده کردیم، شما این «زیاد» را فرزند

عاهر و زانی دانستی ما گفتیم رسول خدا فرمود این فرزند زانی نیست، این فرزند پدر خودش است «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»، «وَاللِّعَاهِرُ» که ابی سفیان است او «الْحَجَر».^۱

این درگیری رسمی بین دو دستگاه باعث شد که بعد از شهادت وجود مبارک حضرت امیر(سلام الله علیه) برخی‌ها هم که خواستند نامه بنویسند برای وجود مبارک حسن بن علی باز هم دهن‌کجی می‌کردند خود «زیاد(علیه اللعنة)» گفت «زیاد بن ابی سفیان إلى حسن بن فاطمة» به اینجا رسید نمی‌گفتند حسن بن علی! وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیه) در جواب «زیاد» فرمود: «مِنْ الْحَسَنِ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ) إِلَى زِيَادِ بْنِ سُمَيَّةَ».^۲ این ردّ و بدل نامه‌های رسمی و سیاسی باعث شد که این قاعده بین همه شهرت پیدا کرد. همان طوری که امیر المؤمنین فرمود، وجود مبارک امام مجتبی(سلام الله علیهما) هم فرمود که پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود: «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ» «أَيُّ لِلزَّانِي أَيْ لِأَبِي سَفْيَانَ» «الْحَجَر». این باعث شد که بین همه محدّثان و فقها این شهرت پیدا شد البته در عصر وجود مبارک امام صادق(سلام الله علیه) به عنوان یک قاعده فقهی مطرح بود مثل خیلی از قواعد فقهیه که در کتاب‌های فقهی است و فقط فقها می‌دانند اما یک شهرت بین‌المللی مسلمین پیدا کند این به وسیله سیاسی شدن این قاعده است.

بعد هم همین باعث شد که نقدها و مطاعن و مطالب فراوانی که برای معاویه ذکر می‌کردند چهار تا را خیلی رسمیت دادند: یکی جنگ با ولیّ مطلق امیر مؤمنان(علیه افضل صلوات المصلین) بود، دوم قتل «حجر بن عدی» بود که آن هم شهرتی پیدا کرد، سوم الحاق «زیاد بن ابیه» به عنوان «زیاد بن ابی سفیان» بود، چهارم هم نصب

۱. الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۲، ص ۲۹۷.

۲. شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۶، ص ۱۹۴.

یزید ملعون بر ولیّ عهدی بود. در بین فجایع و مطاعن و مطالب معاویه (علیه اللعنة) گناهان فراوانی بود ولی این چهار تا شهرت بیشتری پیدا کرد. این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»، هم در محکمه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم)، هم در نامه امیر المؤمنین (سلام الله علیه)، هم در نامه حسن بن علی (سلام الله علیهما)، هم در شهرت جهانی بعد از او سهم تعیین کننده داشت لذا قاعده «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» با بسیاری از قواعد فقهی مثلاً «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ»^۱ این «الْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ شُرُوطِهِمْ» قاعده مسلمّه است اما بین فقها و حوزه‌ها دایر است، این طور نیست که خیلی از مردم بلد باشند و زبان زد خیلی از مردم باشد اما «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این چنین است.

پرسش: ...

پاسخ: بله لذا قبول نمی‌کردند حالا درباره خود زنا بعد از این که اسلام آمد فهمیدند خبری از زنا نیست به زنا ملحق نمی‌کنند عمده مسئله «قافه» بود. این «قائین» یعنی قیافه‌شناس‌ها اینها شناسنامه صادر می‌کردند. برای اثبات این که این «قائین» و قیافه‌شناس‌ها و چهره‌شناس‌ها و سیماشناس‌ها اینها حرف اول را زنند و فتوا ندهند گفتند مستحب است دستور دادند «عند الولادة» عده‌ای حاضر باشند شاهد ببینند این پسر است یا دختر است از کدام زهدان خارج شده است زنانی حاضر باشند، حالا این بخش را سایر فقها ذکر کردند مرحوم علامه قبل از اینکه مسئله «لحوق ولد» را ذکر کند ذکر کرده است^۲ - که در بحث گذشته اشاره شده است - کشف اللثام فاضل اصفهانی (رضوان الله تعالی علیه) هم مبسوطاً در همین شرح قواعد این قسمت را بحث کردند^۳ ولی در این

۱. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۷، ص ۳۷۱؛ فقه القرآن، ج ۲، ص ۵۱.

۲. قواعد الأحکام فی معرفة الحلال و الحرام، ج ۳، ص ۹۷.

۳. کشف اللثام و الإبهام عن قواعد الأحکام، ج ۷، ص ۵۲۵.

بخش از شرایع نیامده است. اصرار شارع مقدس که «فَاسْتَشْهَدُوا»^۱ در خیلی از موارد یکی درباره بیع است یکی درباره همین نکاح است که عده‌ای از زن‌ها و عده‌ای از محارم در هنگام میلاد حاضر باشند ببیند الآن که - الحمد لله - اوضاع روشن شد اما آن سابق برای اینکه مبدا این حرف‌ها پیش بیاید کار به «قافه» یعنی قیافه‌شناسی نرسد و «قائفین» فتوا ندهند گفتند عده‌ای حاضر باشند حالا یا واجب کفایی است یا مستحب است حاضر باشند ببینند شهادت بدهند که چه کسی بچه کیست! حالا آن روزها «عند الشک» به «قائفین» مراجعه می‌کردند الآن به آزمایشگاه خون مراجعه می‌کنند اگر این آزمایش خون در حدّ مظنه بود این نمی‌تواند در برابر اماره حجت باشد اگر مفید علم بود یا طمأنینه، بله حجت است و اگر در آستانه کشف جدید است و هنوز بیش از مظنه نیست این در برابر اماره نمی‌تواند مقدم بر اماره باشد طمأنینه کامل یا بالاتر از طمأنینه اگر علم بود در این دو صورت بله در برابر «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» می‌تواند حاکم باشد وگرنه این اماره است و حاکم بر همه ظنون است آزمایش خون مادامی بر این اماره مقدم است که طمأنینه بالاتر بیاورد یا یقین بیاورد.

این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» جمله خبریه است ولی فتوا است یعنی این کار را بکنید! فتوا بدهید عمل بکنید! جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است و «الف» و «لام»ی که در مبتدا آمده است در این گونه از موارد مفید حصر است یک وقت می‌گوییم «زیدٌ عالمٌ» یا «عالمٌ زیدٌ» یا «قائمٌ زیدٌ»، این بیش از اصل خبر پیامی دیگر ندارد اما اگر گفتیم «العالم هو الزید» یا «العالم عند الزید» این مفید حصر است، این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» که مبتدا با «الف» و «لام» ذکر می‌شود این مفید حصر است یعنی به هیچ کس مرتبط نیست مگر به همان خانه‌ای که در همان خانه این بچه به دنیا آمده است، به همان بستری متعلق است که از کنار همان بستر به دنیا آمده است، در آغوش

۱. سوره نساء، آیه ۱۵.

همان زن تربیت شده است، در دامن همان مرد تربیت شده است، این است این اماره است و مفید حصر است و در برابر ظنون دیگر کاملاً متقن است مرجع است مقدم بر آنها است و جمله خبریه‌ای است که به داعی انشا القا شده است یعنی این چنین بگویید نه اینکه خبر داد «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ»، نه خیر! فتوا است یعنی این کار را حتماً بکنید و غیر از این هم راهی ندارید. این آزمایش خون و امثال آزمایش خون اگر مفید مظنه باشد در حدّ همان قیافه‌شناسی در دوران جاهلیت یا صدر اسلام است که این «قافه» و قیافه‌شناس‌ها با شواهدی که داشتند بررسی می‌کردند و می‌گفتند این پسر فلان کس است این ملحق به فلان کس است بسیاری از نسب‌ها را این طایفه «قافه» مشخص می‌کردند اسلام آمد روی اینها خط کشیده است که با قیافه‌شناسی و امثال آن و با این گونه از ظنون نمی‌شود شناسنامه صادر کرد الآن آزمایش خون هم همین طور است اگر واقعاً قطع بیاورد یا حداقل طمأنینه بیاورد این بر این اماره مقدم است اما اگر ظن مطلق باشد بر این اماره مقدم نیست.

پس غرض این است که این قاعده با قواعد دیگر فرق دارد. سرّ اینکه آن قواعد دیگر در بین خود فقها رایج‌اند اما این یک صبغه عمومی پیدا کرده است غیر از فقها هم از این قاعده آگاه‌اند برای اینکه هم در محکمه پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به صورت رسمی اعلام شد هم در نزاع بین وجود مبارک حضرت امیر (سلام الله علیه) و معاویه (علیه اللعنة) به صورت رسمی اعلام شد هم بین «زیاد بن سمیه» و وجود مبارک امام مجتبی (سلام الله علیه) به صورت رسمی اعلام شد هم جزء مطاعن رسمی معاویه بعد از مرگ او به عنوان «مثالب أربع» رسمیت پیدا کرد از این جهت شهرت بیشتری پیدا کرد. یک قاعده فقهی است که تقریباً صبغه عمومی هم پیدا کرد که خیلی‌ها آشنا شدند البته خیلی‌ها یعنی کسانی که در مسایل سیاسی و جریان‌های صدر اسلام هستند.

این قاعده مطلق است البته، نسبت به نکاح دائم، نکاح منقطع، ملک مبین، این شامل می‌شود اما درباره شبهه سخنی دیگر است «وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» را هم که نفی کردند. خود این قاعده حجت است مگر اینکه از دو طرف تهدید شده است هم از طرف اقل هم از طرف اکثر، از طرف اقل تهدید شده است به این که کمتر از شش ماه نباشد وقتی می‌توان این فرزند به این پدر ملحق کرد به این مادر ملحق کرد که از زمان بارداری تا زمان زایمان کمتر از شش ماه نباشد، این از طرف اقل؛ از طرف اکثر هم از نه ماه یا ده ماه بیشتر نباشد، برخی از فقها (رضوان الله علیهم) هم نوشتند که تا یک سال هم هست ما خودمان تجربه کردیم حالا اگر در یک مورد انسان یقین پیدا کرد یقین حجت است و اگر چنانچه یقین پیدا نکرد باید به آن امارات عمل کند.

پرسش: ...

پاسخ: بله، مال متیقن است اگر کسی یقین ندارد نه، منتها اگر منشأ یقین کسی یک سلسله آن امور غیر مفید علم باشد این شبیه «قطع قطاع» است این یقین روانی است نه یقین علمی. اگر «اصول» سامان دقیقی پیدا می‌کرد و قطع روان‌شناختی را از قطع معرفت‌شناختی جدا می‌کرد، قطع علمی را از قطع روانی جدا می‌کرد، نه این سردرگمی قطع قطاع در «اصول» باعث حیرت بود و نه این ﴿تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى﴾^۱ جا می‌افتاد. شک شکاک را دادند به «فقه»، قطع قطاع را دادند به «اصول»، هر دو یعنی هر دو! هر دو روانی است. این در بحث شک «اصول» باید ثابت شود که ما با شک علمی کار داریم نه شک روانی، در بحث «قطع» باید بحث شود که ما با قطع علمی کار داریم نه قطع روانی، این چه در «اصول» باشد که انسان قطع پیدا کند به حجیت شیء یا شک داشته باشد در امتثال و عدم امتثال؛ شک در تکلیف، شک در مکلف‌به، شک در امتثال، این شکوک همه جا مطرح است، بر

۱. سوره نجم، آیه ۲۲.

اساس تقسیم شک گاهی در تکلیف گاهی در مکلف به و گاهی در امثال، این اضلاع سه گانه مسئله «برائت» و «اشتغال» و امثال آن، یا شک در بقاء در «استصحاب»، در همه اینها باید بین شک علمی و شک روانی فرق گذاشت؛ در «اصول» این طور است، در «فقه» هم شک شکاک و کثیر الشک فرق دارد، این طور نیست که ما قطع قطاع را بدهیم به «اصول»، شک شکاک را بدهیم به «فقه»، هر دو روانی است و هر دو، هم در «اصول» راه دارد و هم در فروع «فقه» راه دارد، روانی یعنی روانی! اصلاً علمی نیست. این قطعی که این شخص پیدا می کند براساس تصور و تصدیق نیست، یا شکی که آن شکاک دارد براساس تصور و تصدیق نیست، منشأ علمی ندارد، اگر بگویید چرا شک دارید دست او خالی است، می گوید نمی دانم، می گوید دلم آرام نمی گیرد، پس معلوم می شود علمی نیست، روان شناختی است نه معرفت شناسی. «اصول» یعنی «اصول»! باید فرق بگذارد بین معرفت شناسی و روان شناسی، بین قطع قطاع علمی اگر پیدا شد با قطع آدم بیمار، بین شک علمی که اگر در تکلیف باشد آن، در مکلف به باشد این، در امثال باشد این، سه ضلع «اصول» را این سه شک تأمین می کند، باید شک علمی باشد نه شک بیمار، نه شک روانی، این شک روانی مربوط به آن قوه عاقله و عالمه نیست بلکه مربوط به این قوه عامله است که نمی گذارد نفس مطمئن شود.

پرسش: ...

پاسخ: بله، ولی منظور این است که این باید در «اصول» شفاف و علمی بیاید، تقسیم نکنند که کثیر الشک را بدهند به «فقه» و قطع قطاع را بدهد به «اصول»، هر دو یعنی هر دو در «اصول» باید مطرح شود. قسمت مهم بحث های اصولی ما در محور شک است؛ شک در تکلیف باشد مسئله برائت، شک در مکلف به باشد آیا اشتغال است یا برائت؟ شک در امثال باشد جا برای احتیاط، هر سه مبحث نه هر سه مسئله! هر سه مبحث که هر کدام

یک رساله و یک کتاب است شک اداره می‌کند. باید اینجا فرق گذاشت بین شک شکاک که شک روانی است و شک علمی، که اگر شک علمی باشد شک در تکلیف باشد حکم آن براءت است شک در مکلف به باشد اقل و اکثر یا امثال آن است در امثال باشد احتیاط است و مانند آن.

پرسش: این روایتی که فرمودید نه ماهه یا مثلاً نهایتاً بعضی‌ها ده ماهه قبول کردند با این کسی که قطع شده که یک ساله است باز در واقع آن روایت می‌چربد.

پاسخ: بله، قطاع روایی بیمار است اما قطاع علمی اگر براساس شواهد علمی پیدا کرد نه خیر! مقدم بر روایت است، اگر قطع علمی پیدا کرد یعنی کاملاً آزمایش کرد، بررسی کرد، تحقیق کرد و به قطع علمی رسید حالا یا پزشکی است که قطع علمی پیدا کرد.

پرسش: ...

پاسخ: روایت برخلاف نیست.

پرسش: ...

پاسخ: این حمل بر غلبه می‌شود، غالب این است. ما بین غلبه، عادت، علامت، علت غیر منحصره، همه اینها را باید یک طرف بگذاریم، علت منحصره حرف اول و آخر را می‌زند.

پرسش: ...

پاسخ: بله در آن مورد، چون آن مورد موردی نبود که مثلاً بیش از مظنه باشد حضرت فرمود اماره داریم و اماره مقدم بر این مظنه است، شما چه برهانی دارید بر اینکه این کمتر بود یا بیشتر بود؟! دست آن آقا خالی بود مظنه دارد این مظنه که حجت نیست مگر اینکه طمأنینه باشد یا نص خاص داشته باشیم ولی اگر برای کسی واقعاً طبق

آزمایش ثابت شد و یقین شد آن یقین معتبر است و حجت، لکن آزمایش خون که در عصر کنونی رواج پیدا کرد این از آن جهت که صرف آزمایش خون است شبیه قیافه‌شناسی «قائفین» است که بیش از مظنه نمی‌آورد؛ «نعم» اگر یک پزشک متخصصی در اینجا دخالت کرد او اطمینان پیدا کرد یا یقین پیدا کرد بله «هو الحجة»، اما بیش از مظنه نیست اگر بیش از مظنه نباشد ما این را بر اماره شرعی مقدم بداریم، این حجت نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بسیار خب! در آزمایش هم حرف اول و آخر را هم این آزمایشگاه موش و امثال موش نمی‌زنند، این در حد مظنه است.

پرسش: ...

پاسخ: خود آزمایشگاه فرق می‌کند یعنی انسان یک خون را که می‌دهد در این آزمایشگاه یک طور نظر می‌دهند، آزمایشگاه دیگر طور دیگری جواب می‌دهند «کما جرّناه مراراً»، این طور نیست که حرف قطعی را بزنند. ما چهار یعنی چهار! بین سه امر که حجت نیست با یک امر که حجت است باید فرق بگذاریم؛ عادت حجت نیست، علامت حجت نیست، علت غیر منحصره حجت نیست، علت منحصره حجت است. اگر ثابت شد و غیر از این راهی دیگر ندارد بله حجت است بر اماره مقدم است و حرفی در آن نیست اما یک آزمایشگاه خونی که شما این آزمایش را دادی اینجا این طور جواب می‌دهد آنجا یک طور جواب می‌دهد آنجا طور دیگری جواب می‌دهد در حدّ مظنه است، این مظنه که بر اماره مقدم نیست، «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» حاکم است نظیر قیافه‌شناسی در جاهلیت است که آنها هم در حدّ مظنه بود؛ «نعم» اگر علم پیدا شود حجت است.

آن وقت راه هم هست شارع مقدس برای کسی که یقین دارد این بچه مال او نیست، او هم راه گذاشته به عنوان «لعان»، بی تکلیف نگذاشته است فرمود یک راه است به نام «لعان» از هم جدا می‌شوید، بلا تکلیف بودن و متحیر بودن و هر روز بد گفتن و هر روز تهمت زدن و مانند آن نیست. اگر کسی واقعاً یقین دارد شارع مقدس راه را باز گذاشت به عنوان «لعان» مسئله حل می‌شود اما یک آزمایشگاه خونی که در یک شهر چهار جا چهار گونه نظر می‌دهد انسان چگونه می‌تواند اطمینان پیدا کند با این آزمایشگاه مختلف جلوی اماره را بگیرد؟!

نکته دیگر این است که این «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» که دو طرف آن به نام اقل و اکثر مشخص است آمیزش معیار نیست که از زمان آمیزش تا زمان میلاد باید شش ماه باشد که اگر مثلاً بیشتر شد کذا و اگر کمتر شد کذا، یا از زمان آمیزش تا میلاد نباید بیش از نه ماه باشد که اگر نه ماه یا بیش از ده ماه بود مشکل داشته باشد؛ معیار، زمان انعقاد نطفه است نه آمیزش که برای خیلی‌ها روشن نیست، لذا فرمود شما چرا اوضاع خانواده را می‌خواهید به هم بزنید؟! «الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ» این شخص بگوید که آن روزی که من آمیزش کردم تا الآن این یازده ماه شد، اگر آمیزش منحصر بود یک راه دیگری دارد اما وقتی آمیزش‌های متعدد است شاید آمیزش اول و دوم و سوم نگرفت، چهارم و پنجم گرفت، شما چه اطمینانی دارید؟! این نه ماه از زمان انعقاد نطفه است تا میلاد، نه از زمان آمیزش تا میلاد، آن جایی که فراش است آمیزش مکرر است او نمی‌تواند بگوید اولین آمیزش باعث انعقاد نطفه شد و باید بین این اولین آمیزش با میلاد، نه ماه بیشتر فاصله نشود، این از زمان انعقاد نطفه تا آن حالا اگر فتوای کسی نه ماه بود، نه ماه و اگر فتوای کسی مثل محقق (رضوان الله علیه) ده ماه بود، ده ماه، بیشتر نباشد و خدا غریق رحمت کند این فقهای ما را! مثل مرحوم صاحب جواهر و مانند او فرمودند غالباً این که می‌گویند نه ماه، این نه ماه ریاضی نیست نظیر

آنچه منجمین می‌گویند یا ریاضیدانان می‌گویند؛ این که وقتی می‌گویند نُه ماه، چهار روز کمتر یا پنج روز بیشتر در این محدوده هم هست.

پرسش: ...

پاسخ: انحصار حبط هم همین است می‌گویند حبس دَم، آمیزش، اینها هیچ کدام علت منحصره نیست. آدم باید یقین داشته باشد که چه وقت نطفه بسته شد، از زمان انعقاد نطفه تا میلاد نباید بیش از نُه ماه باشد.

حالا بقیه روایاتی که در کتاب شریف وسائل است مقداری از آن را تَبَرَّکاً بخوانیم که به این بحث پایان بدهیم.

مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله تعالی علیه) در جلد ۲۱ صفحه ۳۸۰ باب هفده این روایات را نقل کرد که قسمت مهم این روایات را مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) نقل کرد، برخی از روایات را هم شیخ طوسی، باز به اسناد خود از مرحوم کلینی نقل کرده است، عیاشی هم بعضی از روایاتی که مرحوم کلینی نقل کرد آن را هم در تفسیر خود به همین مضمون نقل کرده است. بعضی‌ها که حمل بر «سنه» کردند گفتند حمل بر تقیه می‌شود، این حمل بر تقیه در فرمایشات مرحوم مجلسی هست، در فرمایشات مرحوم صاحب وسائل است، اگر خصیصه موردی باشد چون مستحضرید این اقل حمل یا اکثر حمل، بعضی شش ماهه، بعضی هفت ماهه، بعضی هشت ماهه، این مربوط به بلاد است از یک سو، زمان و مکان بی‌اثر نیست، مربوط به منطقه‌های گرمسیر است یا مربوط به منطقه‌های سردسیر است یا مربوط به بعضی از مزاج‌ها است یا مربوط به بعضی از قبایل است یا مربوط به بعضی از نژادها است، این است که یک حدّ خاصی نیست این نظیر روزه ماه مبارک رمضان نیست که برای جمیع ملل مشخص باشد که این ماه را باید روزه بگیرند سی روز است یا مثلاً ۲۹ روز است چه اینکه آنجا هم ۲۹ روز و سی روز فرق می‌کند نمی‌شود گفت که ماه مبارک رمضان همیشه ۲۹ روز است یا همیشه سی روز است! بلاد فرق می‌کند

افق فرق می‌کند طول و عرض بلاد فرق می‌کند اینجا هم قبیله‌ها فرق می‌کنند خصوصیت‌های بدنی فرق می‌کند برای اینها نمی‌شود حدّ خاصی ذکر کرد ولی از این حد نگذرد.

در روایت هفتم این باب که مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ حُمَيْدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الدَّهْقَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الطَّاطَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَبَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع». عرض کردیم بسیاری از اینها تمام سلسله سندش معتبر است برخی از اینها راویانی هستند که خیلی شناخته شده نیستند اما در برابر سیل این روایات، وجود و عدم اینها یکسان است اینها که آسیب نمی‌رسانند. این روایت هفتم از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) است، حضرت فرمود: «إِنَّ مَرِيَمَ حَمَلَتْ بِعِيسَى تِسْعَ سَاعَاتٍ كُلُّ سَاعَةٍ شَهْرًا»^۱ ساعت به معنای شصت دقیقه نیست، چند دقیقه چند لحظه، هر لحظه در حکم یک شهر است، این نشانه آن است که اکثر حمل نه ماه است، این برای آن است.

روایت هشتم این باب «قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع لَا تَلِدُ الْمَرْأَةُ لِأَقَلِّ مِنْ سِتَّةِ أَشْهُرٍ»^۲ اینها اگر حمل بر غلبه بشود هیچ دلیلی بر نفی آن نیست که غالب مردم آن منطقه، زنان آن منطقه، پدر می‌شدند یا مادر می‌شدند در ظرف شش ماه. پرسش: در بلوغ هم همین ازمنه و امکانه را گاهی آقایان فرق می‌گذارند.

پاسخ: بله، البته فرق می‌گذارند، در عادت شدن هم فرق می‌گذارند.

روایت نهم را مرحوم مفید (رضوان الله تعالی علیه) در ارشاد دارد: «رَوَتْ الْعَامَّةُ وَالْخَاصَّةُ عَنْ يُوسُفَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّ عُمَرَ أْتَى بِامْرَأَةٍ قَدْ وَلَدَتْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ» در زمان حکومت سقفی زنی را به محکمه او آوردند که او بعد از شش ماه

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۸، ص ۳۳۲؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۲.

۲. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص ۵۶۳؛ وسائل الشیعة، ج ۲۱، ص ۳۸۲.

مادر شد، «فَهَمَّ بِرَجْمِهَا» بر اساس این که حمل کمتر از نه ماه نیست و او شش ماهه مادر شد معلوم می‌شود که قبلاً مثلاً - معاذالله - آلوده شده بود قصد کرد که او را رجم کند، «فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع» درست است که حضرت خانه‌نشین بود اما ناظر بود که مبادا خون بیگناهی ریخته شود «فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّ خَاصَمَتَكَ بِكِتَابِ اللَّهِ» اگر خواستی «خَصَمَتَكَ» بیا مباحثه با قرآن کنیم، ببینیم قرآن در این زمینه چه حرفی می‌زند؟ عمر تمکین کرد. حضرت فرمود - این تفسیر قرآن به قرآن را خود ائمه (علیهم السلام) یاد شاگردانشان دادند - خدای سبحان در یک آیه دارد «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»^۱، مجموع بارداری و شیر دادن این کودک که در آغوش مادر است سی ماه است، فرمود: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ «وَحَمْلُهُ»»، یک؛ «وَفِصَالُهُ» که دوران شیر دادن این کودک است، دو؛ «ثَلَاثُونَ شَهْرًا» سی ماه است، این یک آیه و در آیه دیگر فرمود: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِيمَ الرِّضَاعَةَ»^۲ اگر پدر مادر بخواهند فرزندشان سیرشیر شود، شیر کامل بخورد که رشد او خوب باشد، این دوران شیردادن او دو سال است این دو سال یعنی ۲۴ ماه، این ۲۴ ماه را از آن سی ماه کم کنیم می‌شود شش ماه، مجموع بارداری و شیر دادن می‌شود سی ماه، پس این زن آلوده نیست چون شش ماهه مادر شد، چرا می‌خواهید او را رجم کنید؟! استنباط فتوای فقهی از این راه تفسیر آیه به آیه است. فرمود من مخاصمه می‌کنم برای اینکه «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ «وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا»»، این یک آیه که در سوره مبارکه «احقاف» است. «احقاف» غیر از «احقاب» است احقاف که آخر «فاء» است جای منطقه است و این سوره چون درباره عذاب آن منطقه نازل شده است این سوره به «علم بالغلبه» نه «عَلَم»، شده سوره «احقاف»

۱. سوره احقاف، آیه ۱۵.

۲. سوره بقره، آیه ۲۳۳.

۳. الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، ج ۱، ص ۲۰۶.

مستحضرید این تفسیرهای قبل از هزار سال چه از ما مثل سید شریف رضی (رضوان الله تعالی علیه) و سایر بزرگان امامیه چه از اهل سنت، این تفسیرهایی که قبل از هزار سال است و در دست است می‌گویند «سورة یذکر فیها البقرة»، «سورة یذکر فیها النساء» نه «سورة البقرة»، اینها «علم بالغلبة» است کم‌کم تفخیم شده گفتند سوره «بقرة»، مگر آن سوره‌هایی که در زبان خود معصوم (سلام الله علیه) نام‌گذاری شده باشد مثل سوره «یس» مثل سوره «فاتحة الكتاب» بعضی از سُوَر این طوری‌اند ولی غالب این سوره‌ها «علم بالغلبة»‌اند؛ سوره «فیل» سوره «عنکبوت»، سوره «بقرة» این همه معارف در این سوره است حالا به نام گاو نام‌گذاری می‌شود؟! این «سورة یذکر فیها البقرة»، الآن هم این تفسیرهای قبل از هزار سال که آدم می‌بیند چه از شیعه چه از سنی نوشته «سورة یذکر فیها البقرة»، «سورة یذکر فیها الأنعام»، این همه معارف جریان رؤیت ملکوت خلیل الهی در سوره مبارکه «انعام» است، اینها هیچ، فقط سوره به نام چهارپا نام‌گذاری شود؟! اما «احقاب» که آخر آن «باء» است که جمع «حَقَب» یا «حَقَب» است یعنی مثلاً هفتاد هشتاد سال، آن به معنی سال است، آن است که دارد عده‌ای که کاری با شریعت نداشتند اهل نماز و روزه و مانند آن نبودند - معاذ الله - یک مسلمان شناسنامه‌ای بودند، اینها بعد از مرگ و عذاب‌های فراوان، بعد از احقابی از عذاب یعنی مثلاً هفتاد هشتاد سال عذاب دیدند چون اوایل از آنها سؤال می‌کنند که «مَنْ بَيْتُكَ»^۱ یادشان نیست الآن یادشان هست ولو باور چندانی ندارند اما تائمه موت آن چنان نیست اگر انسان یک چیزی را عادی بلد بود از یادش نرود! تا ملکه و رسوخ در جان نکند با فشار جان دادن نمی‌ماند، انسان بیماری حصه یا غیر حصه می‌گیرد خیلی از چیزها را فراموش می‌کند، مگر تائمه موت یک کار آسانی است؟! این است که این بزرگانی که می‌گویند بقای بر تقلید میت بی‌اشکال نیست برای اینکه شما چه چیزی را

۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۳، ص ۲۳۸.

می‌خواهید استصحاب کنید؟! خیلی از آقایان هستند که در دوران پیری فراموشکار می‌شوند آنها که سالمند شدند، مگر مسئله مرگ آسان است؟! نظیر غده بدخیم سرطان است؟! که خدا - إن شاء الله - همه مبتلاها را شفا بدهد! به هر حال این آقا نمی‌میرد این غده را تحمل می‌کند اما آن جان‌کندن تا مه موت اگر طاقت‌پذیر باشد که آدم جان نمی‌داد، تمام طاقت را می‌گیرند. آن پُتک می‌آید روح را از تمام ذرات این بدن بیرون می‌برد از کجا این فراموشی نیامده؟ از کجا همه خاطرات و بحث‌های دوران فقهی مانده؟ لذا استصحاب این که این آقا قبلاً «جایز التقلید» بود الآن «کماکان»، کار آسانی نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بله، اما این آقا از این قبیل است ما که از درونش با خبر نیستیم.

پرسش: ...

پاسخ: حمل بر چه بکنیم؟

پرسش: ...

پاسخ: نه نمی‌شود. خیلی از خاطرات است که از بین می‌برد چون در زمان شک است اگر زمان شک است آن شکی که طمأنینه را از بین می‌برد این تا مه موت غالباً از بین می‌برد، غلبه این طور است. الآن این آقای که در حال سَکرات است چیزی از او سؤال کنی یاد او نیست، غالباً همین طور هستند. این آقای که هنوز نمرده و آن تا مه نیامده خیلی از چیزها یاد او نیست، ما از کجا به استصحاب کنیم بقای بر او را؟! بنابراین بی‌احتیاط نیست. غرض این است که تا مه موت یک کار آسانی نیست.

پرسش: ...

پاسخ: یقیناً هست. فرمود علی بن ابی طالب (سلام الله علیه) «وَاللّٰهُ لَا بُنَّ اَبٰی طَالِبٍ اَنْسُ بِالْمَوْتِ مِنَ الطُّفْلِ بِثَدٰی اُمِّهِ»^۱ او اصلاً از لقاء لذت می برد، این تامل نیست برای او.

در جریان موت اینها که اهل نماز و روزه اند البته خیلی راحت هستند. خدا غریق رحمت کند سیدنا الاستاد مرحوم محقق داماد که حشر او با انبیا و اولیای الهی باشد! که ما در کنار سفره این بزرگ فقیه نشسته ایم. خیلی رحلت ایشان برای ما سخت بود! یکی از بستگان نزدیک از سادات بزرگ و بزرگوار همان شب رحلت ایشان که ایشان را دفن کردند و تا آخر در کنار قبرشان بودیم، این بزرگوار را شب خواب می بیند، از ایشان سؤال می کند حال شما چطور است به شما چه گذشت؟ این سید بزرگوار که این خواب را دید گفت من این جمله را اصلاً نشنیده بودم دیدم به من می فرماید که علاقه به قبه بیضاء و زینب کبری مرا نجات داد، گفت ما بلند شدیم زینب کبری معلوم بود اما قبه بیضاء چیست؟! بررسی کردیم دیدم که قبه وجود مبارک حضرت امیر قبل از اینکه طلاکاری شود قبه بیضاء بود و شعرا و ادبا می گفتند «یا صاحب القبه البیضاء بالنجفی».

این همه فقه! شاگرد ممتاز مرحوم حاج شیخ (رضوان الله تعالی علیه)، فقیه نامی، خالص در فقه، هیچ کاری را هم قبول نمی کرد فقط فقه، سنگین ترین درس فقهی درس ایشان بود، تعارف نیست. آن روز مرحوم آقای مشکینی بود، مرحوم آقای اردبیلی بود، آیت الله شبیری بود، آیت الله مکارم بود، آیت الله آذری قمی بود، آیت الله آقا سید مهدی روحانی بود، آیت الله احمدی میانجی بود، امام موسی صدر (حفظه الله تعالی) بود، این بزرگان بودند، یک چند نفری هم می آمدند اما اینها عناصر اصلی حوزه بودند، مگر درس او را هر کس می فهمید؟! با همه اینها گفت این دو

۱. نهج البلاغه (للصباحی صالح)، خطبه ۵.

چیز مرا نجات داد، همان شب طول نکشید بعضی‌ها خیلی معطل می‌شوند تا بجوایم عبور کنم گفت قبه بیضاء و زینب کبری، مگر تammه موت کار آسانی است؟!

لذا در روایات دارد که بعد از «احقاب»، این «احقاب» که در جای دیگر قرآن است^۱ و آخر آن «باء» دارد غیر از «احقاف»ی است که آخر آن «فاء» دارد آن جمع «حَقَب» یا «حَقَب» است به معنی هفتاد هشتاد سال برخی‌ها که خیلی اهل شریعت و عمل به احکام و نماز و روزه و مانند آن نیستند بعد از هفتاد سال عذاب تازه یادشان می‌آید که می‌گویند پیغمبر ما کسی است که بر او قرآن نازل شده است هنوز نام مبارک حضرت یادشان نیست او نماز نخوانده است تا بگوید «أشهد أنك كذا و كذا»، اذان و اقامه نگفت که «أشهد أن» بگوید؟! هنوز نام مبارک حضرت یادشان نیست، این تammه موت است، این را ذیل آیات «احقاب» ملاحظه فرمایید که بعد از یک قرن عذاب از آنها سؤال می‌کنند که «مَنْ بُيِّتُكَ» یادش نیست و تا جواب ندهد در زحمت است، بعد از احقابی از عذاب تازه یادشان می‌آید می‌گوید پیغمبر ما کسی است که قرآن بر او نازل شده است.

اینجا وجود مبارک حضرت امیر استدلال کرد فرمود آیه دیگر این است: «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ لِمَنْ أَرَادَ أَنْ يُنِمَّ الرِّضَاعَةَ» فَإِذَا تَمَّتِ الْمَرْأَةُ الرِّضَاعَةَ سَنَتَيْنِ وَكَانَ حَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثِينَ شَهْرًا كَانَ الْحَمْلُ مِنْهَا سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَحَلَّى عُمُرُ سَبِيلِ الْمَرْأَةِ عمر این زن را آزاد کرد.

«أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَسَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا»

۱. سوره نبا، آیه ۲۳؛ «لَا يَبْقَى فِيهَا أَحْقَابُ».

